



جامعه‌ی امروزی کلا بر مبنای استثمار توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر توسط يك اقلیت ناچیز جمعیت طبقه‌ی زمین داران و سرمایه داران بنا شده است. جامعه‌ی بردگی است، زیرا کارگران «آزاد»، که در تمام زندگی خود برای سرمایه داران کار می‌کنند، «مستحق» فقط آن مقدار وسایل معیشت‌اند که برای بقای بردگانی که سود تولید می‌کنند و برای حفاظت و پیش برد بردگی سرمایه‌داری ضروری می‌باشد.

ستم اقتصادی کارگران به طور اجتناب ناپذیری همه نوع ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی، خرفتی و ظلمات زندگی روانی و اخلاقی توده‌ها را تولید نموده و ایجاب می‌کند. کارگران ممکن است بتوانند به منظور مبارزه برای رهایی اقتصادی خود مقدار کم‌تر و یا بیشتری آزادی سیاسی به کف آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی، آنان را از فقر، بیکاری و ستم رها نخواهد کرد، تا زمانی که قدرت سرمایه سرنگون شود. مذهب یکی از اشکال ستم روانی است، که همه جا بر توده‌های مردم که به خاطر کار مدام برای دیگران، احتیاج و انفراد بیش از اندازه زیر فشار قرار گرفته‌اند، سنگینی می‌نماید. ناتوانی طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارگران همان قدر به طور اجتناب ناپذیری باعث پیدایش اعتقاد به زندگی بهتر پس از مرگ می‌شود، که ناتوانی انسان اولیه در مبارزه‌اش با طبیعت باعث پیدایش اعتقاد به خدایان، شیطاین، معجزات و نظیر آن‌ها می‌گردد. آن‌هایی که در تمام زندگی خود زحمت کشیده و در فقر بسر می‌برند، توسط مذهب تعلیم می‌یابند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند، بردبار و مطیع باقی بمانند و به امید پادشاهای بهشتی راحت باشند؛ ولی آن‌هایی که از طریق کار دیگران زندگی می‌کنند، توسط مذهب تعلیم می‌یابند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند به سخاوت مندی عمل نمایند. بدین ترتیب، راه بسیار ارزانی برای توجیه موجودیت خود به مثابه استثمارگران به آن‌ها نشان داده شده و برای راحتی در بهشت، بلیطی به قیمت معتدل به آنان فروخته می‌شود. مذهب، تریاکی برای مردم است. مذهب نوعی مشروب روانی است، که در آن بردگان سرمایه تصویر انسانی و درخواست خود برای زندگی کمابیش شایسته‌ی يك انسان را غرق می‌کنند.

لاکن برده‌ای که به بردگی خود آگاه شده و برای رهایی خود به مبارزه برخاسته است، تا بدین جا نیمی از بردگی خود را از دست داده است. کارگر آگاه معاصر که به وسیله‌ی کارخانه‌ی صنایع بزرگ پرورش یافته و توسط زندگی شهری روشن شده است، ایمان به مذهب را به گونه‌ای توهین آمیز به کنار انداخته، بهشت را برای کشیشان و بورژواهای متعصب گذارده و سعی می‌نماید زندگی بهتری را بر روی زمین برای خود به دست آورد. پرولتاریای امروزی، جانب سوسیالیسم - که در مبارزه علیه غبار مذهب به علم متوسل می‌گردد - را گرفته و توسط متحد نمودن کارگران با يك دیگر برای مبارزه در حال حاضر به خاطر زندگی بهتر بر روی زمین، آنان را از اعتقاد به زندگی پس از مرگ رها می‌سازد.

مذهب باید يك امر خصوصی اعلام گردد. با این کلمات، معمولا سوسیالیست‌ها روش خود را نسبت به مذهب بیان می‌نمایند. لیکن مفهوم این کلمات باید به طور دقیقی تعریف شود، تا از هر گونه سوء تفاهمی جلوگیری به عمل آید. ما تا آن جایی که به دولت مربوط است، خواستار آنیم که مذهب يك امر خصوصی تلقی گردد. لاکن تا آن جایی که به حزب ما مربوط است، ما نمی‌توانیم مذهب را يك امر خصوصی بدانیم. مذهب نباید به دولت مربوط باشد و جامعه‌های مذهبی نباید هیچ گونه ارتباطی با مراجع حکومتی داشته باشند. همه کس باید مطلقا آزاد باشد، تا به هر مذهبی که مایل است، یا هیچ گونه مذهبی - یعنی خدانشناسی، که هر سوسیالیستی به عنوان يك قاعده چنین است - متعلق باشد. تبعیض بین اتباع بر مبنای اعتقادات مذهبی آنان کلا غیر قابل تحمل است. حتا ذکر ساده مذهب يك تبعه در اسناد رسمی باید بی شك حذف گردد. هیچ گونه کمکی نباید به کلیسای رسمی پرداخته شده و یا امتیازات دولتی به جامعه‌های مذهبی و روحانی داده شود. اینان باید اجتماعات مطلقا آزاد اتباع هم فکر، اجتماعات مستقل از دولت گردند.

تنها اجرای کامل این خواسته‌ها می‌تواند به گذشته‌ی شرم آور و لعنتی پایان بخشد؛ زمانی که کلیسا در وابستگی



فئودالی به دولت می‌زیست و اتباع روسیه در وابستگی فئودالی به کلیسای رسمی، هنگامی که قوانین قرون وسطی و انگیزاسیون (که تا به امروز در قوانین جنایی و کتب قانونی باقی مانده‌اند) موجود بوده و پیاده می‌شدند، افراد به خاطر داشتن یا نداشتن اعتقاداتشان مورد ستم قرار می‌گرفتند. به وجدان مردم تجاوز می‌شد و مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت مربوط می‌شد به توزیع این یا آن نوع مخدر توسط کلیسای رسمی. خواست پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای معاصر، جدایی کامل کلیسا از دولت است.

انقلاب روسیه باید این خواسته را به مثابه یکی از اجزای ضروری آزادی سیاسی به عمل گذارد. در این مورد، انقلاب روسیه در موقعیت به خصوص خوبی قرار گرفته است؛ زیرا مرجعیت تهوع آور استبداد فئودالی مملو از پلیس، باعث نارضایتی، جنبش و خشم حتا در میان روحانیون گردیده است. هر قدر فرومایه، هر قدر نادان که امکان دارد روحانیون ارتدکس روسیه بوده باشند، اما حتا آنان نیز اکنون از رعد برافتادن نظام کهنه‌ی قرون وسطایی روسیه بیدار شده‌اند. حتا آنان نیز به خواست برای آزادی می‌پیوندند، علیه روبه‌ها و مرجعیت بوروکراتیک، علیه جاسوسی برای پلیس که به «خدمت گزاران خدا» تحمیل شده است، اعتراض می‌نمایند. ما سوسیالیست‌ها باید این جنبش را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، خواسته‌های افراد روحانی صادق و پاک را تا به پایان پیش بریم و مجبورشان کنیم به حرف‌هایشان در مورد آزادی پایبند باقی مانده، و از آنان بخواهیم تا قاطعانه هر گونه روابط مابین پلیس و مذهب را قطع نمایند. یا شما صادق‌اید، که در آن صورت شما باید مدافع جدایی کامل دولت و مذهب و مدرسه و مذهب، مدافع اعلام مذهب به عنوان امری کاملا و مطلقا خصوصی باشید. یا شما این خواسته‌های پیگیر برای آزادی را قبول نمی‌کنید، که در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز در بند رسوم انگیزاسیون بوده؛ در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز به مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت چسبیده‌اید؛ در آن صورت از قرار معلوم شما به قدرت روانی اسلحه‌ی خود اعتقاد نداشته و به رشوه گرفتن از دولت ادامه می‌دهید؛ و در آن صورت کارگران دارای آگاهی طبقاتی تمام روسیه، جنگ بی رحمانه‌ای را علیه شما اعلام می‌نمایند.

تا آن جایی که به حزب سوسیالیستی پرولتاریا مربوط است، مذهب یک امر خصوصی نیست. حزب ما اجتماع مبارزین پیش رو دارای آگاهی طبقاتی برای رهایی طبقه‌ی کارگر است. چنین اجتماعی نه می‌تواند و نه باید نسبت به فقدان آگاهی طبقاتی جهل و یا شریعت مخالف تکامل بشر در شکل اعتقادات مذهبی بی‌اعتناء باشد. ما خواستار انحلال رسمیت کلیسائیم، تا بتوانیم با غبار مذهبی، با اسلحه‌ی خالص ایدئولوژیک و فقط ایدئولوژیک از طریق مطبوعات مان و به وسیله‌ی سخنان مان مبارزه کنیم. ولی ما اجتماع خود، حزب کار سوسیال دمکراتیک روسیه، را دقیقا به خاطر چنین مبارزه‌ای علیه هر گونه حقه زدن‌های مذهبی به کارگران بنا نمودیم. و برای ما، مبارزه‌ی ایدئولوژیک یک امر خصوصی نیست، بلکه امر تمام حزب، تمام پرولتاریاست.

اگر این چنین است، پس چرا ما در برنامه‌ی خود اعلام نمی‌کنیم که خدانشناس هستیم؟ چرا ما پیوستن مسیحیان و دیگر معتقدین به خدا را به حزب مان قدغن نمی‌کنیم؟ جواب به این سؤال در خدمت تشریح تفاوت مهمی، که در نحوه‌ی طرح مساله‌ی مذهب بین بورژوا دمکرات‌ها و سوسیال دمکرات‌ها وجود دارد، قرار می‌گیرد. تمام برنامه‌ی ما بر مبنای جهان بینی علمی، و بیش از آن، ماتریالیستی قرار گرفته است. بنابراین، تشریح برنامه‌ی ما ضرورتا شامل تشریح ریشه‌های حقیقی تاریخی و اقتصادی غبار مذهب می‌گردد. ترویج ما ضرورتا شامل ترویج خدانشناسی است. انتشار نشریات علمی مناسب، که حکومت استبدادی فئودال تا به حال جدا منع و مجازات می‌نموده است، باید اکنون یکی از زمینه‌های فعالیت حزب ما را تشکیل دهد. ما هم اکنون احتمالا باید اندرز انگلس، که وی زمانی به سوسیالیست‌های آلمان داد، را عملی کنیم. نشریات روشن گران و خدانشناسان فرانسه‌ی قرن هجدهم را ترجمه و وسیعا توزیع کنیم.

لیکن در هیچ شرایطی ما نباید به این اشتباه دروغ‌طیم، که مساله‌ی مذهب را تجربیدی، به صورت ایده آلیستی، به عنوان یک مساله‌ی «روشن فکانه» که به مبارزه‌ی طبقاتی نامربوط است، طرح نمائیم، آن طور که دمکرات‌های رادیکال از میان بورژوازی اغلب چنین می‌کنند. این احمقانه خواهد بود، که فکر کنیم در جامعه‌ای که بر پایه‌ی ستم و



خرفت نمودن بی پایان توده‌های کارگر بنا شده است، تعصبات مذهبی را می‌توان با شیوه‌های ترویجی خالص از میان برداشت. فراموش کردن این که یوغ مذهب - که بر بشریت سنگینی می‌کند - صرفاً نتیجه و انعکاس یوغ اقتصادی در جامعه است، کوتاه نظری بورژوازی خواهد بود. هیچ تعداد جزوات و هیچ مقدار موعظه، پرولتاریا را روشن نخواهد کرد، اگر وی از طریق مبارزه‌ی خود علیه نیروهای سیاه سرمایه‌داری روشن نشود. اتحاد در این مبارزه‌ی واقعا انقلابی طبقه‌ی تحت ستم برای ایجاد بهشت بر روی زمین، برای ما مهم‌تر از اتحاد عقیده‌ی پرولتاریا در مورد بهشت برین در آسمان‌ها است.

اینست دلیل این که چرا ما در برنامه‌ی خود خدانشناسی خود را طرح نمی‌کنیم و نباید بکنیم؛ اینست دلیل این که چرا ما نباید پرولترهایی را که هنوز بقایای تعصبات قدیمی خود را حفظ کرده‌اند، از پیوستن به حزب‌مان منع کنیم. ما همواره جهان بینی علمی را تبلیغ خواهیم کرد و برای ما مبارزه علیه ناپیگیری «مسیحیان» گوناگون اساسی است. ولی این به هیچ وجه به این مفهوم نیست، که مساله‌ی مذهب باید به مقام اول ارتقاء داده شود، جایی که اصلا بدان متعلق نیست. و نیز بدین مفهوم نیست، که ما باید اجازه دهیم تا بین نیروهای واقعا انقلابی مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی به خاطر افکار درجه‌ی سوم و یا ایده‌های بی معنی که به شدت اهمیت سیاسی خود را از دست داده، و به سرعت به مثابه زباله به وسیله‌ی خود تکامل اقتصادی به دور ریخته می‌شود، تفرقه افتد. در همه جا بورژوازی ارتجاعی می‌کوشد، و در حال حاضر در روسیه نیز شروع کرده است، به تفرقه‌ی مذهبی دست زند، تا بدین ترتیب توجه توده‌ها را از مسایل واقعا مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی - که در حال حاضر توسط پرولتاریای روسیه که در مبارزه‌ی انقلابی متحد شده، در عمل حل می‌شود - منحرف نماید. این سیاست ارتجاعی تفرقه افکنی در میان نیروهای پرولتری، که امروزه عمدتا در کشتارهای باندهای سیاه متجلی می‌شود، ممکن است فردا فرم‌های ظریف‌تری را طرح ریزی نماید. ما در هر حال به وسیله‌ی تبلیغ جسورانه، پیگیرانه و آرام اتحاد پرولتری و جهان بینی علمی با آن مقابله می‌نمائیم؛ تبلیغی که با هر گونه تحریکات تفاوت‌های ثانوی بیگانه است. پرولتاریای انقلابی در تبدیل مذهب به یک امر کلا خصوصی، تا آن جایی که به دولت مربوط است، موفق خواهد شد. و در این سیستم سیاسی منزه از کپک قرون وسطایی است، که برای انهدام بردگی اقتصادی - این منشاء واقعی فریب مذهبی بشریت - پرولتاریا به مبارزه‌ی وسیع و علنی دست خواهد بازید.

«نویا ژین» سوم دسامبر 1905

امضاء: ن. لنین

سخن رانی سورکف نماینده در دوما‌ی دولتی به هنگام مشاجره درباره‌ی تخمین‌های سینود(1)، و مباحثاتی (ما در جایی دیگر در این نشریه، این مباحثات را به چاپ می‌رسانیم) که به هنگام بررسی پیش نویس این سخن رانی در میان گروه دوما‌ی ما درگرفت، مساله‌ای را مطرح نموده که در این لحظه‌ی خاص دارای اهمیت و مبرمیت شدید می‌باشد. امروزه بدون شك در میان گروه‌های وسیع «اجتماع»، اظهار علاقه‌ای - که نیز در صفوف روشن فکران نزدیک به طبقه‌ی کارگر و هم چنین تا درجه‌ی معینی در بین خود کارگران رخنه کرده است - نسبت به تمام مسایل مربوط به مذهب مشاهده می‌شود. این وظیفه‌ی قطعی سوسیال دمکرات‌هاست، که روش خود را نسبت به مذهب به عموم اعلام نمایند.

سوسیال دمکراسی تمام فلسفه‌ی خود را بر مبنای سوسیالیسم علمی، یعنی مارکسیسم، بنا می‌سازد. مبنای فلسفی مارکسیسم همان گونه که مارکس و انگلس کرارا بیان کرده‌اند، ماتریالیسم دیالکتیک است. این ماتریالیسم دیالکتیک به طور کامل ادامه دهنده‌ی سنن تاریخی ماتریالیسم قرن هجده در فرانسه و فریبراخ در آلمان (در نیمه‌ی اول قرن نوزده) می‌باشد، که مطلقاً آنتیست(2) بوده و قاطعانه نسبت به هر گونه مذهب دشمنی می‌ورزد. بیاد بیاوریم که تمام «آنتی دورینگ» انگلس، که مارکس دست نویس آن را خوانده بود، دورینگ «ماتریالیست و آنتیست» را به این که ماتریالیست پیگیر نبوده، و راه در رو برای مذهب و فلسفه‌ی مذهبی باقی می‌گذارد، متهم می‌نماید. بیاد

تریبون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.lefftribune.com

www.facebook.com/lefttribune



بیاوریم که انگلس در مقاله‌ی خود در مورد لودویگ فویرباخ، وی را برای این که علیه مذهب نه به خاطر از بین بردن آن، بلکه برای ترمیم نمودن آن و برای ایجاد يك مذهب نوین «متعال» و غیره کوشش می‌نماید، سرزنش نمود. «مذهب، آفیون مردم است»، این گفته‌ی مارکس سنگ بنای تمام فلسفه‌ی مارکسیسم در مورد مذهب می‌باشد. مارکسیسم همواره به تمام مذاهب و کلیساهای مدرن و همه نوع سازمان‌های مذهبی به مثابه ابزار بورژوازی ارتجاعی، که قصدش دفاع از استثمار به وسیله‌ی تخریب طبقه‌ی کارگر است، می‌نگریسته است. لیکن در عین حال، انگلس کرارا آن‌هایی را که می‌خواستند از سوسیال دموکراسی «بیشتر انقلابی» باشند و سعی می‌نمودند تا در برنامه‌ی حزب کارگران اعلان مشخص آتئیسم را وارد نمایند، آن‌هایی که کوشش می‌کردند «علیه مذهب اعلان جنگ نمایند» را محکوم می‌نمود.

در اظهار نظری درباره‌ی بیانیه‌ی عده‌ای از فراریان کمون، یعنی بلانکیست‌ها، که در آن هنگام در لندن بسر می‌بردند، انگلس اعلامیه‌ی پر سر و صدای آن‌ها در مورد جنگ علیه مذهب را بی معنی خوانده و گفت که چنین بیانیه‌ی جنگی‌ای، بهترین وسیله برای احیای علاقه نسبت به مذهب و جلوگیری از بین رفتن تدریجی آنست. انگلس، بلانکیست‌ها را به خاطر نفهمیدن این مطلب محکوم کرد، که فقط مبارزه‌ی توده‌ای طبقه‌ی کارگر، درگیر کردن وسیع‌ترین افشار پرولتاریا در تمام اشکال آگاهانه و انقلابی عمل اجتماعی، خواهد توانست توده‌های تحت ستم را از زیر یوغ مذهب واقعا رها سازد. حال آن که اعلان جنگ علیه مذهب به مثابه يك هدف سیاسی حزب کارگران، صرفا يك ژست آنارشیستی است. در 1877، انگلس در «آنتی دورینگ» - در حالی که به هر امتیاز کوچکی که دورینگ فیلسوف به ایده آئیسم و مذهب می‌داد، حمله می‌نمود - این اعتقاد انقلابی مآبانه‌ی دورینگ را که مذهب در جامعه‌ی سوسیالیستی قدغن خواهد بود را با قاطعیتی نه کم‌تر محکوم می‌ساخت.

انگلس می‌گوید: اعلام چنین جنگی علیه مذهب به مفهوم «پیش از خود بیسمارک، بیسمارک‌ایست بودن است»، یعنی به مفهوم تکرار حماقت مبارزه‌ی بیسمارکیستی علیه روحانیت می‌باشد («مبارزه برای فرهنگ»، یعنی مبارزه‌ای که بیسمارک در 1870 علیه حزب کاتولیک آلمان، یعنی حزب «میانه» پیا نمود که آزار سیاسی شریعت کاتولیک را به هم راه می‌داشت). به وسیله‌ی این مبارزه، بیسمارک کلریکالیسم (3) مبارزه‌ی کاتولیک را تقویت نمود و کار فرهنگ واقعی را تخریب کرد؛ زیرا وی جناح بندی‌های مذهبی را به جای جناح بندی‌های سیاسی به پیش کشید و بدین ترتیب توجه بخشهایی از طبقه‌ی کارگر و دموکراسی را از وظایف مبرم مبارزه‌ی طبقاتی و انقلابی به وظایف بسیار سطحی و دروغین بورژوازی ضد کلریکالیسم منحرف ساخت.

انگلس، دورینگ ماوراء انقلابی را به این که وی تکرار مزخرفات بیسمارک را صرفا به شکلی دیگر پیشنهاد می‌نمود، متهم می‌ساخت. وی اصرار می‌ورزید که حزب کارگران، آن وظایف متشکل نمودن و تعلیم پرولتاریا را جسورانه عملی نماید که به از بین رفتن تدریجی مذهب منجر شده و از در افتادن در هر گونه جنگ سیاسی ماجراجویانه‌ای علیه مذهب خودداری نماید. این نظریه کاملا از جانب سوسیال دموکراسی آلمان قبول شده بود، که به عنوان مثال خواست آزادی یسعیون (4) و اجازه‌ی ورود آنان به آلمان و پایان بخشیدن به مبارزه علیه هر گونه مذهب خاص به وسیله‌ی شیوه‌های پلیسی را طرح می‌نمود. «مذهب يك امر خصوصی است»، این نکته‌ی معروف در برنامه‌ی ارفورت (1891)، این تاکتیک‌های سیاسی سوسیال دموکراسی را تایید نمود. لیکن این تاکتیک‌ها امروزه به صورت عادی در آمده‌اند. و این باعث پیدایش يك تحریف نوین در مارکسیسم - تحریفی در مسیر مخالف، در جهت اپورتونیسم - شده است. این نکته‌ی برنامه‌ی ارفورت بدین معنی تلقی گردیده است، که ما سوسیال دموکرات‌ها - به مثابه يك حزب - مذهب را برای خودمان به مثابه يك امر خصوصی می‌شناسیم. بدون درگیری در يك پلمیک مستقیم علیه این نظریه‌ی اپورتونیستی، انگلس در سال‌های 1890 لازم دانست تا با آن نه به صورت پلمیک، بلکه به طریقه‌ای مثبت قاطعانه مقابله نماید. انگلس بیانیه‌ای صادر نمود، که در آن وی صراحتا تاکید نمود که سوسیال دموکرات‌ها مذهب را در ارتباط با دولت به مثابه يك امر خصوصی می‌نگرند، لیکن نه به هیچ وجه در ارتباط با خود، یعنی مارکسیسم یا حزب کارگران.

تریبون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.lefttribune.com

www.facebook.com/lefttribune



این است تاریخچه‌ی مواضعی که توسط مارکس و انگلس در مورد مسأله‌ی مذهب اتخاذ گردیده است. برای آن‌هایی که روشی سطحی نسبت به مارکسیسم برمی‌گزینند، یا کسانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بیان‌دیشند، این تاریخچه، توده‌ای‌ست از تضادهای بی مفهوم و تزلزلات در مارکسیسم؛ تاریخچه‌ای‌ست آشفته از آتئیسم «پیگیر» و «امتیاز دادن ما» به مذهب، تزلزل «غیر اصولی» بین مبارزه‌ی انقلابی علیه خدا و یک خواست بزدلانه برای «عزیز کردن خود» نزد کارگران مذهبی، ترس از ترسانیدن آن‌ها و غیره و غیره. نشریات آنارشیست‌های قافیه باف مملوست از این گونه حملات علیه مارکسیسم.

ولی هر آن کسی که قادر است مارکسیسم را جدی بگیرد، به اصول فلسفی آن و تجربه‌ی سوسیال دمکراسی بین‌المللی بیان‌دیشد، به سادگی می‌تواند مشاهده نماید که تاکتیک‌های مارکسیستی در مورد مذهب کاملاً پیگیر بوده و عمیقاً توسط مارکس و انگلس مورد سنجش قرار گرفته‌اند. بدیهی‌ست که آن چه را که ناشیان یا جاهلین به عنوان تزلزل می‌بینند، چیزی نیست مگر نتیجه‌گیری مستقیم و اجتناب ناپذیر از ماتریالیسم دیالکتیک. اشتباه عظیمی خواهد بود، اگر هر آینه فکر شود که «اعتدال» ظاهری مارکسیسم در رابطه با مذهب می‌تواند به وسیله‌ی ملاحظات به اصطلاح «تاکتیکی»، به وسیله‌ی خواست «نرماندن» کارگران مذهبی و غیره توضیح داده شود. بالعکس، خط سیاسی مارکسیسم در مورد این مسأله به طور جداناپذیری با اصول فلسفی آن در پیوند است.

مارکسیسم، ماتریالیسم است. و به این مفهوم، به طور خستگی ناپذیری با مذهب مخالفت می‌ورزد. همان گونه که ماتریالیسم انسیکلوپدیک‌های (5) قرن هیجده یا ماتریالیسم فویرباخ چنین بود. در این هیچ شکی نمی‌تواند وجود داشته باشد. لیکن ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس از انسکلوپدیک‌ها و فویرباخ فراتر می‌رود، و آن فلسفه‌ی ماتریالیستی را در عرصه‌ی تاریخ و در عرصه‌ی علم الاجتماع به کار می‌برد. ما باید علیه مذهب مبارزه کنیم، این الفبای تمام ماتریالیسم و بالنتیجه مارکسیسم است. ولی مارکسیسم، ماتریالیسمی نیست که به الفبا اکتفا می‌نماید. مارکسیسم فراتر می‌رود. ما باید قادر باشیم با مذهب مبارزه بکنیم و برای این که چنین کاری را انجام دهیم، ما باید از دیدگاه ماتریالیستی توضیح دهیم که چرا ایمان به مذهب در میان توده‌ها شایع است.

مبارزه علیه مذهب نباید به موعظه‌ی ایدئولوژیک یا تجریدی محدود شده یا تقلیل یابد. این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید، هدف آن باید نفی ریشه‌های اجتماعی مذهب باشد. چرا مذهب در میان اقشار عقب افتاده‌ی پرولتاریای شهری، در میان اقشار وسیع نیمه پرولتری و توده‌های دهقانی جا افتاده است؟ به خاطر نادانی مردم!، بورژوازی مترقی، بورژوازی ماتریالیست یا رادیکال چنین جواب می‌دهد. بنابراین، «مرگ بر مذهب!»، «زنده باد آتئیسم!»، «توزیع نظرات آتئیستی، وظیفه‌ی مرکزی ماست!» اما مارکسیست‌ها می‌گویند: «خیر این صحت ندارد. چنین درکی، بیان محدودیت‌های سطحی فرهنگ بورژوازی و محدودیت اهداف آن است. این سطحی است و ریشه‌های مذهب را نه به طریق ماتریالیستی، بلکه ایده آلیستی توضیح می‌دهد.»

در جوامع سرمایه داری مدرن، مبنای مذهب پیش از هر چیز اجتماعی‌ست. ریشه‌های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده‌های زحمت کش و در ناتوانی مطلق ظاهری آن‌ها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه‌داری که هر روز و هر ساعت باعث مشقات و شکنجه‌هایی هزاران بار بدتر از وقایع نادری مانند جنگ، زلزله و غیره می‌گردند، نهفته است. «خدایان را خوف خلق نمود.» ترس از نیروی نهانی سرمایه - نهانی به این خاطر که عمل آن نمی‌تواند به وسیله‌ی توده‌ها پیش بینی شود -، نیرویی که در هر قدم زندگی کارگر و کاسب کار کوچک را با ورشکستگی و انهدام «ناگهانی»، «غیرمنتظره»، «تصادفی» تهدید نموده و به دنبال خود گدایی، فقر، فحشا و مرگ از گرسنگی می‌آورد؛ این است آن ریشه‌ی مذهب معاصر، که در وهله‌ی اول و پیش از هر چیز یک ماتریالیست باید در نظر داشته باشد، اگر نمی‌خواهد که در کودکانستان ماتریالیسم برای همیشه گیر کند.

هیچ مقدار مطلب خواندنی، هر چقدر روشن‌گرانه، نمی‌تواند مذهب را از میان مردمی که توسط زحمت شکننده‌ی سرمایه‌داری خرد شده‌اند و به استیلای نیروهای تخریبی نهانی سرمایه‌داری محکوم شده‌اند، از بین ببرد؛ تا زمانی که این توده‌ها خودشان تعلیم یابند که علیه واقعیات اجتماعی که از مذهب منشاء می‌شود، به صورتی متحد، با



دیسپلین، با نقشه و به شیوه‌ای آگاهانه مبارزه نمایند؛ تا زمانی که آن‌ها مبارزه علیه حکومت سرمایه را در تمام اشکالش فرا گیرند.

آیا این بدین مفهوم است، که کتاب‌های آموزشی علیه مذهب مضر و یا زائد می‌باشد؟ خیر، اصلاً. این بدین مفهوم است، که ترویج آئیسیسم به وسیله‌ی سوسیال دمکراسی باید تابع وظیفه‌ی پایه‌ای‌تر، یعنی وظیفه‌ی تکامل مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های استثمار شده علیه استثمارگران، شود.

آن‌هایی که به ریشه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک (یعنی فلسفه‌ی مارکس و انگلس) رجوع نکرده‌اند، ممکن است قادر نباشند این را درک کنند، یا حداقل قادر نباشند آن را در وهله‌ی اول درک کنند. چی؟! ترویج ایدئولوژیک و پیش برد افکار مشخص، تابع شونند؟ مبارزه علیه مذهب، این دشمن هزار ساله‌ی فرهنگ و ترقی، تابع مبارزه‌ی طبقاتی، تابع مبارزه برای اهداف سیاسی و اهداف گذرای اقتصادی - عملی شود؟

این یکی از اعتراضات عدیده‌ی امروزی‌ست علیه مارکسیسم، که فقدان کامل درک دیالکتیک مارکسیستی را عیان می‌سازد. این تضاد - که آن‌هایی را که این اعتراضات را به پیش می‌کشند، گیج نموده است - تضاد خود زندگی‌ست، یعنی تضادیست دیالکتیکی و نه لفظی و یا اختراعی. ترسیم یک خط روشن و تغییر ناپذیر مابین ترویج تئوریک آئیسیسم، بین درهم شکستن اعتقادات مذهبی بخشهای معینی از پرولتاریا و تاثیر و تکامل و نتایج عمومی مبارزه‌ی طبقاتی این بخشهای کارگران، استدلالی است غیر دیالکتیکی که مرزی متغیر و نسبی را به مرزی مطلق تبدیل می‌نماید. این درهم دریدن قهری، آن چیزی‌ست که به صورت لاینحل در واقعیت ریشه دارد. به عنوان مثال، پرولتاریای یک بخش معین در یک رشته‌ی معین صنعتی را می‌توان بین دسته‌ای پیش رو از سوسیال دمکرات‌های نسبتاً آگاه (که منطقی است آن‌ها را آئیسیست بدانیم)، و توده‌ی نسبتاً عقب مانده که چون هنوز دارای وابستگی به ده و ده‌ها قین است، هنوز معتقد به خدا بوده، به کلیسا می‌رود و یا حتا مستقیماً تحت نفوذ کشیش می‌باشد، تقسیم نمائیم. فرض کنیم این دسته‌ی آخر، اتحادیه‌ی کارگران مسیحی را تشکیل می‌دهند. بگذار باز هم فرض کنیم، که مبارزه‌ی اقتصادی در چنین محلی باعث اعتصاب شده است. یک مارکسیست باید پیروزی جنبش اعتصابی را بالاتر از هر چیز قرار دهد، باید به طور قطعی با انقسام کارگران در این مبارزه بین مسیحیان و آئیسیست‌ها مخالفت به عمل آورد. و باید قاطعانه علیه چنین تقسیمی مبارزه نماید.

در چنین شرایطی، موعظه‌ی آئیسیسم هم زائد و هم مضر می‌باشد، نه به خاطر این ملاحظه‌ی کوتاه فکرا نه‌ی جلوگیری از ماندن عناصر عقب افتاده و یا از دست دادن رای در انتخابات و غیره، بلکه از نظر پیش رفت واقعی مبارزه‌ی طبقاتی که در شرایط جامعه‌ی سرمایه‌داری معاصر، کارگران مسیحی را صد بار موثرتر از هر گونه موعظه‌ی جسورانه‌ی آئیسیسم به سوسیال دمکراسی متقاعد می‌سازد. موعظه‌ی آئیسیسم در چنین زمانی و در چنین شرایطی، فقط افتادن به دام کلیسا و کشیشان است، کلیسا و کشیشانی که هیچ خواسته‌ای بیش از این ندارند، که کارگران شرکت کننده در جنبش اعتصابی بر طبق اعتقادات مذهبی‌شان تقسیم بندی گردند.

آنارشیستی که به هر قیمت موعظه‌ی جنگ علیه خدا را می‌نماید، در واقع به کشیشان و بورژوازی کمک می‌کند. (آنارشیست‌ها در واقع همواره چنین می‌کنند.) یک مارکسیست باید ماتریالیست، یعنی دشمن مذهب باشد، لیکن وی باید یک ماتریالیست دیالکتیسین باشد، یعنی کسی که نه به صورت تجریدی، نه با شیوه‌های مجرد و ترویج تئوریک خالص - که برای تمام مواقع و اماکن مناسب است - مبارزه می‌کند، بلکه به طور مشخص و بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی‌ای که در عمل در جریان است؛ مبارزه‌ای که بهتر از هر چیز دیگر به توده‌ها آموزش می‌دهد. یک مارکسیست باید بتواند اوضاع مشخص را به طور کلی مورد سنجش قرار دهد. وی باید همیشه قادر به تشخیص مرز بین آنارشیسم و اپورتونیسم بوده (این مرز نسبی، متحرک و دائم‌التغیر می‌باشد، لیکن وجود دارد)، در انقلابی‌گری تجریدی، قافیه بافانه و در واقع بی نتیجه‌ی آنارشیست و یا در حماقت و فرصت طلبی خرده بورژوازی و یا روشن فکر لیبرالی که از مبارزه علیه مذهب طفره رفته، وظایف خود را فراموش نموده، خود را با اعتقاد به خدا به سازش رسانده و جهت گیری خود را نه بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی، بلکه بر پایه‌ی حساب‌گری‌های خرد و پست فطرتانه



مانند: نرنجاندن، نرماندن و نترسانیدن، پایه گذاری نموده و کسی که توسط این قاعده‌ی خردمندانه که می‌گوید: «زندگی کن و بگذار زندگی کنند»، و غیره و غیره هدایت می‌شود، در نغلطد.

ما باید تمام مسایل مشخص مربوط به روش سوسیال دمکرات‌ها به مذهب را بر مبنای این طرز تفکر تعیین نمائیم. برای مثال این سؤال همواره پیش می‌آید، که آیا يك كشيش واجد شرایط برای عضویت در حزب سوسیال دموکراسی است؟ معمولا این سؤال بدون تامل به صورت مثبت پاسخ داده شده و تجربه‌ی احزاب سوسیال دمکراتیک اروپا به مثابه شاهد مثال ذکر می‌گردد. لیکن این تجربه، نتیجه‌ی پیاده نمودن نه فقط شریعت مارکسیسم در جنبش کارگری، بلکه نتیجه‌ی شرایط تاریخی ویژه‌ی اروپای غربی نیز بود. فقدان این شرایط در روسیه (ما در پائین راجع به این شرایط بیشتر سخن خواهیم گفت)، جواب مثبت غیر مشروط در این مورد را نادرست می‌نماید. ما نباید يك بار و برای همیشه بگوئیم، که تحت هیچ شرایطی كشيش‌شان نمی‌توانند به حزب سوسیال دمکراتیک بپیوندند؛ ولی به همین صورت نیز نباید به طور غیر مشروط جواب متضاد را تأیید نمائیم.

اگر كشيشی برای تشریک مساعی در کارمان به ما رجوع کند، اگر وی صادقانه کار حزبی را انجام داده و با برنامه‌ی حزب مخالفت ننماید، ما می‌توانیم وی را به درون صفوف خود بپذیریم؛ زیرا تضاد مابین روح و اصول برنامه‌ی ما و اعتقادات مذهبی كشيش در چنین شرایطی می‌تواند به مثابه وضعیتی که در آن وی در تضاد با خود عمل می‌نماید - که فقط به خود او مربوط است - تلقی گردد. يك حزب سیاسی نمی‌تواند اعضای خود را مورد آزمایش قرار دهد، تا تشخیص دهد که آیا تضادی بین فلسفه‌ی آن‌ها و برنامه‌ی حزب وجود دارد یا خیر. البته چنین موردی حتا در اروپای غربی، استثنای نادری خواهد بود و در روسیه، احتمال وقوع آن مشکل است. ولی اگر به عنوان مثال، كشيشی به حزب سوسیال دمکراتیک پیوست و مهم‌ترین و یا تقریباً همه‌ی کار خود را ترویج افکار مذهبی کرد، آن گاه البته حزب مجبور به اخراج وی می‌باشد.

ما نه فقط باید تمام آن کارگرانی را که هنوز به خدا معتقدند به حزب سوسیال دمکراتیک راه بدهیم، بلکه باید فعالیت خود را برای بسیج آنان دوجندان نمائیم. ما مطلقاً مخالف کوچک‌ترین توهین به اعتقادات مذهبی این کارگران هستیم. ما آنان را بسیج می‌کنیم، تا آن‌ها را بر مبنای روح برنامه‌ی خود تعلیم دهیم و نه برای این که مبارزه‌ی فعالی را علیه مذهب به پیش ببریم. ما در درون حزب اجازه‌ی آزادی عقاید را می‌دهیم، لیکن در چهارچوب حدود مشخص که توسط آزادی گروهی معین می‌گردد. (6) ما مجبور نیستیم با کسانی، که از افکاری دفاع می‌کنند که از جانب اکثریت حزب رد شده است، در يك تشکیلات شرکت کنیم.

مثالی دیگر: آیا این درست است که در تمام شرایط، اعضای از حزب سوسیال دمکراتیک که اعلام می‌دارند «سوسیالیسم، مذهب من است»، و یا از نظراتی دفاع می‌کنند که با چنین بیانیه‌ای منطبق است را تنبیه نمائیم؟ خیر! این بدون شك يك عقب نشینی است از مارکسیسم (و نتیجتاً از سوسیالیسم)، لیکن اهمیت يك چنین عقب نشینی و جدیت مشخص آن، به عبارتی ممکن است در شرایط گوناگون متفاوت باشد. این يك چیز است، اگر مبلغی و یا کسی که برای کارگران سخن می‌گوید، به عنوان مقدمه‌ی مطلب خود بدین نحو صحبت کند تا مفهوم خود را قابل فهم‌تر بنماید، تا این که افکار خود را با کلماتی که کارگران عقب افتاده بیشتر بدان آشنایی دارند، بیان نماید. ولی این چیز کاملاً متفاوتی است، هنگامی که يك نویسنده به موعظه‌ی «خلق خدا» و یا سوسیالیسم «خلق خدا» (با همان روح مثلاً لوناچارسکی و شرکا) دست می‌یازد. اعلان تنبیه در مورد اول، نق زدن و یا محدودیت‌های نابجا در آزادی يك مبلغ، در آزادی شیوه‌ی تعلیمی وی می‌باشد. در مورد دوم، تنبیه توسط حزب ضروری و اجباری است. حال بگذارید شرایطی که در غرب باعث پیدایش تفسیر فرصت طلبانه از تز «مذهب يك امر خصوصی است» گردیده است را مورد بررسی قرار دهیم. بدون شك این نتیجه‌ی عمل کرد آن علل عمومی‌ای است، که به پیدایش اپورتونیسم به طور عمومی - مانند قربانی کردن منافع اساسی جنبش کارگری برای مزایای لحظه‌ای - منتج گردیده است. حزب پرولتاریا از دولت می‌خواهد، که مذهب به مثابه يك امر خصوصی اعلام گردد؛ لیکن وی حتا برای لحظه‌ای به مساله‌ی مبارزه علیه افیون مردم، مبارزه علیه خرافات مذهبی و غیره به مثابه يك امر خصوصی

تریبون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.lefftribune.com

www.facebook.com/lefttribune



نمی‌نگرد. فرصت طلبان چنان این مساله را تحریف کرده‌اند، که به ظاهر چنین نشان دهند که حزب سوسیال دمکراتیک به مذهب به مثابه يك امر خصوصی می‌نگرد.

جدا از تحریفات اپورتونیستی معمول (که فراکسیون دومایی ما ذکر آن‌ها را در سخن رانی‌های‌شان در حین مباحثه در مورد مذهب به طور کلی حذف کردند)، شرایط مشخص و تاریخی‌ای وجود دارند که امروز - اگر شخص مجاز باشد مفهوم خود را این گونه بیان نماید - باعث پیدایش بی تفاوتی قابل توجهی بین سوسیال دمکرات‌های اروپا نسبت به مساله‌ی مذهب شده است. این شرایط دارای ماهیت دوگانه‌اند.

اولاً: مبارزه علیه مذهب، وظیفه‌ی تاریخی بورژوازی انقلابی است و در غرب این وظیفه به مقدار زیادی توسط بورژوازی دمکراسی در عصر انقلاب خودش - از جمله‌ی آن‌ها علیه فئودالیسم بازمانده از قرون وسطی - عملی گردید (و یا در حال عملی شدن بود). هم در فرانسه و هم در آلمان، سنت مبارزه‌ی بورژوازی علیه مذهب وجود دارد؛ مبارزه‌ای که مدت‌ها قبل از برخاستن سوسیالیسم آغاز گردید (به عنوان مثال، انسیکلوپدیس‌ها و فوبرباخ). در روسیه به خاطر شرایط انقلاب بورژوا دمکراتیک ما، این وظیفه تقریباً به طور کامل بر دوش طبقه‌ی کارگر افتاده است. دمکراسی خرده بورژوازی (مردمی) در این مورد کار زیادی برای ما انجام نداد (آن گونه که کادتهای باند سپاه نو، یا باندهای سپاه کادت وخی فکر می‌کنند)، لیکن حتا خیلی کم‌تر در مقایسه با آن چیزی که در اروپا انجام شد.

از طرف دیگر، سنن جنگ بورژوازی علیه مذهب در اروپا باعث پیدایش تحریف بورژوازی مشخصی در این مبارزه توسط آنارشیسم - آنارشیسمی که مارکسیست‌ها از مدتی قبل آن را توضیح داده و آنارشیسمی که علی‌رغم «خشمی» که به وسیله‌ی آن به بورژوازی حمله ور می‌شود، کرارا مواضعی کاملاً یگانه با بورژوازی اتخاذ می‌نمایند - شده است. آنارشیست‌ها و بلانکیست‌ها در کشورهای لاتین، یوهان موس‌ت و شرکا در آلمان (ضمناً موس‌ت شاگرد دورینگ بود) و آنارشیست‌های سال‌های هشتاد در اطریش، قافیه بافی انقلابی در مبارزه علیه مذهب را تا به افراط پیش بردند. جای تعجب نیست، که سوسیال دمکرات‌های اروپا حتا بیش از آنارشیست‌ها به انحراف می‌روند. این طبیعی است و تا درجه‌ای بخشودنی، ولی ما سوسیال دمکرات‌های روسیه نباید شرایط تاریخی مشخص غرب را از یاد ببریم.

دوماً: در اروپا بعد از آن که انقلابات ملی بورژوازی به پایان رسیده بود، بعد از معرفی کمابیش کامل آزادی وجدان، مساله‌ی مبارزه‌ی دمکراتیک علیه مذهب، توسط مبارزه‌ای که دمکراسی بورژوازی علیه سوسیالیسم تا بدان حد سازمان داد که دول بورژوازی عامدانه کوشش می‌کردند توجه توده‌ها را از سوسیالیسم به وسیله‌ی سازمان دهی يك «کارزار» لیبرال، علیه کلریکالیسم جلب نمایند، به زور تا به سطح يك مساله‌ی تاریخی گذشته به عقب رانده شد. چنین بود خصلت «مبارزه‌ی فرهنگی» در آلمان و مبارزه‌ی بورژوازی جمهوری خواه در فرانسه علیه کلریکالیسم.

«بی‌اعتنایی امروزی» به مبارزه علیه مذهب، که چنین در میان سوسیال دمکرات‌های غرب گسترش یافته، پس از مبارزه‌ی ضد کلریکالیسم بورژوازی - که هدف عمده‌اش انحراف توجه توده‌های کارگر از سوسیالیسم بود - پدیدار گشت. و این کاملاً قابل درک و مجاز بود؛ زیرا سوسیال دمکرات‌ها مجبور بودند ضد بورژوازی و بیسمارکیست‌های ضد کلریکالیسم با تاکتیک‌های تبعیت مبارزه علیه مذهب از مبارزه بر له سوسیالیسم پیروی نمایند.

شرایط در روسیه کاملاً متفاوت‌اند. پرولتاریا، رهبر انقلاب بورژوا دمکراتیک ماست. حزب وی باید در مبارزه علیه هر گونه بازماندگی قرون وسطایی که شامل مذهب قدیمی دولتی نیز می‌شود، بر علیه هر گونه کوشش برای احیای آن و یا برای تأمین مبنای دیگری برای آن، رهبر ایدئولوژیک باشد. بنابراین، گرچه انگلس سوسیال دمکراسی آلمان را به صورتی ملایم برای اپورتونیسم‌شان در تغییر در اظهار این که: مذهب امری است خصوصی برای سوسیال دمکرات‌ها و حزب سوسیال دمکرات، به جای این که حزب کارگران خواستار این است که دولت مذهب را يك امر خصوصی اعلام نماید، مورد انتقاد قرار داد؛ اما وی اپورتونیست‌های روسی را که این تحریفات آلمان‌ها را جعل می‌کنند، صدها بار شدیدتر مورد انتقاد قرار می‌داد.

تریبون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.leffttribune.com

www.facebook.com/lefttribune



فراکسیون ما به درستی عمل کرد، هنگامی که از تربیون دوما اعلام نمود مذهب افیون مردم است. و بدین وسیله، سنتی را به وجود آورد که باید پایه‌ای برای تمام نطق‌های سوسیال دمکرات‌ها در مورد مسأله‌ی مذهب باشد. آیا آن‌ها می‌بایستی از این فراتر می‌رفتند و با تشریح بیشتری استدلال‌ات آئیستی خود را توسعه می‌دادند؟ ما فکر می‌کنیم نه. این ممکن بود باعث خطر غلو مبارزه‌ی حزب سیاسی پرولتاریا علیه مذهب گردد؛ این ممکن بود باعث از بین رفتن خط تمایز مبارزه‌ی سوسیالیست‌ها علیه مذهب و مبارزه‌ی بورژواها علیه آن گردد. اولین چیزی که فراکسیون سوسیال دمکرات می‌بایستی در دوما باند سیاه انجام دهد، با شرافت عملی گردید. دومین و شاید مهم‌ترین چیزی که می‌بایست از نظر سوسیال دمکراتیک صورت می‌گرفت، توضیح رل طبقاتی کلیسا و روحانیون در پشتیبانی از دولت باند سیاه و بورژوازی در مبارزه‌ی شان علیه طبقه‌ی کارگر بود و این نیز با شرافت عملی گردید. البته مطالب بسیار بیشتری می‌توانست در این مورد گفته شود و سوسیال دمکرات‌ها در اظهارات آتی خود خواهند دانست چگونه سخن رانی رفیق سورکف را برجسته نمایند؛ ولی کماکان سخن رانی وی عالی بود و توزیع آن توسط تمام سازمان‌های حزبی وظیفه‌ی مستقیم حزب ما می‌باشد.

سوما: لازم بود معنای حقیقی این فکر که اپورتونیست‌های آلمانی طرح می‌نمایند، یعنی «مذهب باید یک امر خصوصی اعلام گردد»، توضیح داده می‌شد. متأسفانه رفیق سورکف این را انجام نداد. این به خصوص موجب تأسف بیشتر است؛ زیرا در فعالیت قبلی گروه یک اشتباه در مورد این مسأله توسط رفیق بلوسف رخ داده بود که در آن زمان در «پرولتری» بدان اشاره شد. مباحثه درون گروه نشان می‌دهد، که اختلاف در مورد آئیسم نسبت به مسأله‌ی تفسیر صحیح از این خواسته‌ی مشهور که مذهب باید یک امر خصوصی تلقی گردد، بر نظر گروه سایه افکنده است. ما رفیق سورکف را به تنهایی در مورد این اشتباه مجموعه‌ی گروه مقصر نمی‌دانیم. مهم‌تر این که، ما صریحاً اعتراف می‌کنیم که در این جا تمام حزب دچار اشتباه شده است، که این مسأله را به اندازه کافی روشن ننموده و به اندازه کافی افکار سوسیال دمکرات‌ها را برای فهم اظهارات انگلس علیه اپورتونیست‌های آلمانی آماده ننموده است. بحث درون گروه ثابت می‌نماید، که در حقیقت این به خاطر درک گیج مسأله و نه خواست بی‌اعتنایی به آموزشهای مارکس بوده، و مطمئن هستیم که این اشتباه در اظهارات آینده گروه تصحیح خواهد شد. ما تکرار می‌کنیم که در مجموع، سخن رانی رفیق سورکف عالی بوده و باید توسط تمام سازمان‌ها توزیع گردد. در بحث این سخن رانی، گروه ثابت نموده است که وظایف سوسیال دمکراتیک خود را با ایمان اجرا می‌نمایند. باید خواست که گزارشات در مورد مباحثات درون گروه بیشتر در مطبوعات حزب درج شود، تا گروه و حزب را به یک دیگر نزدیک‌تر نموده، حزب را با کار دشواری که توسط گروه صورت می‌پذیرد، آشنا نموده و در کار حزب و گروه وحدت ایدئولوژیک ایجاد نماید.

«پرولتری»، شماره‌ی چهارم و پنجم
سیزدهم (بیست و ششم) مه 1909

توضیحات:

- 1- سینود یا سینود مقدس: نام عالی‌ترین مرجع کلیسای ارتدکس روسیه‌ی آن زمان بود، که اعضایش بر مبنی پیشنهاد گرداننده‌ی سینود مقدس - وزیر مسئول امور کلیسا - توسط تزار منصوب می‌گردیدند. مترجم؛
- 2- آئیسم؛ مکتب تمام جریان‌های فکری، که منکر وجود خدا هستند. آئیست، فردی است متعلق به این مکتب. مترجم؛
- 3- بیسمارک کلریکالیسم؛ سیاست پاسداری یا تقویت قدرت هیرارشی مذهبی. مترجم؛
- 4- یسوعیون: یک فرقه مذهبی مسیحی. مترجم؛
- 5- ناشرین انسیکلوپدی عظیم فرانسوی که به وسیله‌ی دیدرو و دالامبر در 1751-1772 انتشار یافت. این اثر علمی از دیدگاه ماتریالیستی نگاشته شده بود. مترجم؛
- 6- در آن زمان، حزب به اعضای خود اجازه می‌داد بر پایه‌ی نظرات مشترک به طور مشروط در درون حزب

تربیون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.lefttribune.com

www.facebook.com/lefttribune



سوسیالیسم و مذهب

فراکسیون تشکیل دهند.